

## نگاهی به ترجمه عشق سالهای وبا

عبدالله کوثری

عشق سالهای وبا

نوشته کابریل گارسیا مارکز

ترجمه مهناز سیف طلوعی

ناشر: موسسه انتشارات مدبر

۵۰۸ صفحه، قیمت ۳۲۰ تومان

در این ده پانزده سال اخیر کمتر شده است که ترجمه آخرین کتابهای نویسنده‌گانی چون مارکز یا، مثلاً، میلان کوندرا را با خیال آسوده بخوانیم و از آن لذت ببریم. در واقع شهرت و محبوبیت این نویسندگان در مملکت ما گویی برایشان «شگون» نداشته، بهتر بگوییم: «دشمن طاووس آمد پز او». این از آن روست که در این سالها نوعی رقابت (یا مسابقه) بر سر ترجمه سریع این آثار و پیش افتادن از رقیبان احتمالی در میان بوده. بسیاری از ناشران نیز دلخوش به آن بوده‌اند که «آخرین اثر از ...» را به بازار می‌فرستند و دست کم دو سه چاپی از آن خواهند فروخت. گاه نیز چنین شده است. اما این استقبالها به هیچ روی نشانه خوبی ترجمه و شایستگی مترجم نیست. نام نویسنده است که بازار این گونه کتابها را گرم می‌کند. بسیاری از این ترجمه‌ها، حتی اگر در انتقال معنای کلمات هیچ خطایی نداشته باشند، تنها این را به ما می‌رسانند که مثلاً مارکز چه می‌خواسته بگوید. اما آیا در ادبیات می‌توان به همین اندازه خرسند بود؟ آیا فکر بدیع و تصاویر شگفت‌انگیز مارکز را می‌توان با نثری بد، یا متوسط، و سرشار از لغزشهای بزرگ و کوچک، به زبانی دیگر منتقل کرد؟ می‌دانیم که پاسخ منفی است. این گونه ترجمه‌ها جدا از آن که زبانی شیوا و رساندارند، به سبب گزینش واژه‌های نامناسب، اغلب بر سطح بیرونی اثر می‌لغزند و در انتقال روح آن، یعنی شور و احساس نهفته در دل کلمات، درمی‌مانند. این از آن روست که مترجم نه از گستره دریاوار زبان فارسی با خیر است و نه ذوق و شتم نوشتن دارد، یعنی بار عاطفی و معنایی کلمه را حس نمی‌کند، چندان با زبان فارسی آشنا نیست تا بداند که در ترجمه ادبی، و اصولاً هیچ ترجمه‌ای، نمی‌توان به برگردان واژه به واژه بسنده کرد، زیرا مثلاً آن ترکیب از کلمات که در انگلیسی رساننده معنایی هست، بسا که در فارسی ناقص و نارسا باشد. گویی این مترجمان نیاز به مطالعه زبان فارسی را جدی نمی‌گیرند. در این میان آن کس که از این ترجمه‌ها زیان می‌بیند خواننده و نویسنده است.

ترجمه عشق سالهای وبا چند سالی است منتشر شده، و گویا به چند چاپ هم رسیده است. انتظار من برای دست یافتن به ترجمه انگلیسی این کتاب به درازا کشید، پس به ترجمه فارسی آن روی آوردم. سالها بود که نوشته‌ای چنین شگوهمند و مؤثر در ستایش عشق نخوانده بودم. اما دریغ که نارساییهای ترجمه مرا از لذت خواندن چنین کتابی کم و بیش محروم کرد. ترجمه این کتاب شاید از بسیاری ترجمه‌های مشابه بهتر باشد (یا

دست کم بدتر نباشد) اما به هر حال ترجمه‌ای در خور نوشته مارکز نیست. شاید برخی از نکاتی که خواهم آورد در چشم برخی سختگیری ناروا بنماید. اما برآستی چنین نیست. نخست آن که هر لغزش و خطایی در ترجمه ادبی به کل اثر لطمه می‌زند، دیگر آن که ما یقین داریم متن اصلی این اثر یا ترجمه انگلیسی گرگوری راباسا در کمال شیوایی زبان نوشته شده، پس چرا باید این انتظار را از ترجمه فارسی نداشته باشیم؟ سوم آن که این گونه بررسیها در نشریه مترجم روی سخن با دانشجویان و جوانان علاقه‌مند به ترجمه نیز دارد. بسیاریند جوانانی که هر نوشته چاپ شده را چشم بسته می‌پذیرند و بسا که فردا همین لغزشها را در نوشته‌های ایشان باز یابیم. پس بهتر آن که هم امروز در حد توان خود ایشان را دریافتن رسم و راه درست نوشتن یاری کنیم. نخست به دو مورد اشتباه می‌پردازم که هنوز هم شاید در نود درصد از ترجمه‌های امروزی به چشم می‌خورد:

● ترجمه a به یک: بارها در نقدها و مقالات گوناگون نوشته‌اند که این a به معنا و به جای یک نیست و در فارسی هم جایی ندارد. باید به جای آن از «ی» استفاده کرد و در برخی موارد هم به هیچ یک نیازی نیست. این «یک» کم و بیش در همه صفحات این ترجمه به چشم می‌خورد و برآستی آزاردهنده است. برخی از نمونه‌ها را می‌آورم.

۱- مرا با یک گل سرخ به یادآور (ص ۳۳)

در اینجا نیازی به یک نیست.

۲- امکان یک لغزش مهلک در وان حمام (ص ۵۲)

باید می‌بود: لغزشی مهلک.

۳- تمام آنچه درباره... می‌دانست این بود که یک اقلیج با چوبهای زیر بغل بود که... و از روی احتیاج یک عکاس کودکان و موفق‌ترین آنها در ایالت شده بود (ص ۵۶)

در اینجا باید باشد: اقلیجی. یک جمله دوم هم زاید است.

۴- همراه با یک خوراکی خیلی مخصوص (ص ۶۷)

همراه با خوراکی مخصوص.

۵- آدم بی‌حافظه می‌تواند با یادداشت برداشتن برای خودش یک حافظه بسازد (ص ۶۹)

یک زاید است.

۶- اولی به طاسی یک خربزه و دومی با موهایی به پرپشتی یک شیر (ص ۳۸۵)

هر دو یک زاید است.

۷- لیبرالها او را یک غارنشین می‌دانستند. محافظه‌کارها می‌گفتند او تقریباً یک فراماسون است... فراماسونها این را انکار می‌کردند و او را یک روحانی سزی در خدمت مقرر پاپ می‌دانستند، منتقدین متمدن‌تر فکر می‌کردند او فقط یک طرفدار طبقه اشراف است.

به ترتیب باید چنین می‌بود: آدمی غارنشین... فراماسون... روحانی با لباس مبدل... طرفدار طبقه اشراف.

۸- یک هنرمند مشهور که به هنگام سفر به اروپا در یک مرحله توقف قرار گرفته بود

جمله اول باید چنین می‌بود هنرمندی مشهور. بقیه جمله هم خیلی ساده معنایش این است: در راه سفر به اروپا در آن شهر توقف کرده بود.

۹- یک دستمال کردن ابریشمی، یک یقه آهار خورده، یک کلاه نمدی و یک چتر سیاه براق

همه یک‌ها زاید است.

۱۰- [عکس] در بعد ازظهری گرفته شده بود که یک خوان اوربینوی جوان ضربه آخر را به یک فرمینادازای خودرأی وارد کرده بود.  
هر دو یک زاید است.

۱۱- جلوی ماشین تحریرش که مثل یک انسان به او جواب می‌داد یک زاید است. نکته دیگر «جلوی» است. در زبان فارسی کلمات مختوم به «واو» اگر با صدای O ختم شوند، هنگام اضافه شدن به کلمه بعدی، «ی» نمی‌گیرند، مثل: جلو، رهرو، پرتو. اما اگر این کلمات با صدای U ختم می‌شوند در اضافه شدن به کلمه بعدی «ی» می‌گیرند. مثل گیسوی، جوی، موی.  
۱۲- عطر خوش یک دیر را داشت

این مورد نیازی به توضیح بیشتر دارد، زیرا در بسیاری ترجمه‌ها تکرار می‌شود. در فارسی تشبیه با آوردن یک نادرست است. اندکی توجه به زبان روزمره مردم این نکته را روشن می‌کند. در فارسی نمی‌گوییم فلان مثل یک دکتر لباس می‌پوشد. می‌گوییم فلان مثل دکترها لباس می‌پوشد. یعنی مشبه به را جمع می‌بندیم. مواردی از تشبیه در فارسی را می‌آورم:

رفتارش مثل لاتها بود

نگاهش مثل نگاه بچه‌ها بود

پسره عین دخترها لباس می‌پوشد

این خانه را چرا مثل سمساریها کرده‌ای؟

قیافه‌اش عین اروپاییهاست

خانه‌اش عطر خوش دیرها را داشت

یعنی، در فارسی نمی‌گوییم و نمی‌نویسیم: یک لات، یک بچه، یک دختر، یک سمساری، یک اروپایی، یک دیر. اگر مشبه به حیوان باشد، آن را جمع نمی‌بندیم به یک هم نیازی ندارد:

بینی‌اش مثل نوک کنجشک بود

آدم مظلومی بود، مثل بره

طرف خیلی بی‌شعور است، عین کاو

پاهای درازی داشت، مثل شتر

در مواردی که مشبه به جماد باشد نیز آن را جمع نمی‌بندیم و یک هم لازم ندارد:

عجب رویی دارد، عین سنگ پای قزوین

چه موهایی، مثل ابریشم است

دلی دارد مثل سنگ

دندانهاش مثل صدف می‌درخشید

● ترجمه «as»: اغلب مترجمان چندان که این کلمه را می‌بینند، معادل «به عنوان» یا «به مثابه» یا «چون» را در برابر آن می‌گذارند و رد می‌شوند. اما واقعیت این است که بیشتر این معادله‌ها در فارسی هیچ معنایی ندارد. برداختن به مشکل «as» مجال بیشتری می‌طلبد و من امیدوارم در نوشته‌ای دیگر با ذکر نمونه‌هایی از انواع کاربرد این کلمه این مسأله را مطرح کنم که در چه مواردی این معادله‌ها ضروری و رساننده معنایی هست و در چه مواردی باید جمله را تغییر بدهیم تا معنای درست خود را بیابد. فعلاً به چند نمونه از متن ترجمه بسنده می‌کنم:

۱- بلکه بیشتر به عنوان افسون خوشبختی به شمار می‌آمد (ص ۴۱)

جمله باید چنین می‌بود: بلکه آن را بیشتر طلسم خوشبختی می‌دانستند- خود جمله هم بدون «به عنوان» رساننده معنا هست.

۲- عیناً شبیه همانهایی که فرمینادازا از زمان دختری در خانه پدرش نگاه می‌داشت و حالا به عنوان زنی شوهردار هنوز هم می‌خواست آن را داشته باشد. (ص ۴۱)

این از آن «به عنوان»هایی است که در فارسی هیچ معنایی ندارد. به عنوان زن شوهردار یعنی چه؟ در فارسی چنین می‌نویسیم: و حالا که زنی شوهردار بود باز هم می‌خواست آن را داشته باشد.

۳- به هر حال او به اتاق طبقه بالا که به عنوان اتاق خواب... در نظر گرفته شده بود جمله باید چنین می‌بود: به اتاق طبقه بالا که قرار بود اتاق خواب... باشد

۴- فلورنسیو آریزا نسبت به گامهای متزلزل و مردد خود خیلی حساس بود. حتی به عنوان یک مرد جوان مطالعه اشعارش را در پارک قطع می‌کرد تا ... (ص ۳۷۷)

در زبان فارسی می‌نویسیم، حتی زمانی که مردی جوان بود....

۵- چون دیگر با اسم دوران دوشیزگی اش خوانده نمی‌شد، بلکه به عنوان بیوه اوربینو شناخته شده بود

جمله باید چنین می‌بود: ... بلکه او را بیوه اوربینو می‌شناختند (یا می‌دانستند- یا به شمار می‌آوردند).

۶- تماشاخانه‌ای که ... به عنوان مرغداری و مزرعه پرورش خروسهای جنگی از آن استفاده می‌شد جمله باید چنین می‌بود: تماشاخانه‌ای که ... آن را مرغدانی و مزرعه پرورش خروس جنگی کرده بودند.

● این از دو مورد عام. حال به دیگر نکات این ترجمه می‌پردازم. یعنی جملاتی که نوشتن آنها در فارسی نادرست است یا دست کم شیوا و رسا و زیبا نیست.

- به هر حال دکتر اوربینو آن روز صبح قبل از ساعت ده وقتی به خانه بازگشت خوشبخت نبود.

این «به هر حال» ترجمه however است. این کلمه را در مواردی باید «اما» ترجمه کرد. مثل همین جا. دیگر این که آن شَم زبانی و شناخت بار عاطفی و معنایی کلمات که یاد کردم در همین جا به درد می‌خورد. خوشبخت نبودن (یا بودن) در لحظه‌ای قبل از ساعت ده صبح معنا ندارد. در اینجا باید از واژه سرحال یا خوشحال استفاده می‌شد.

- روی بهار خواب می‌نشست و کوشنده‌ترین اندوخته‌های شور و هیجانش را در فن تعلیم به کار می‌پست

کوشنده که صفت فاعلی است نمی‌تواند صفت اندوخته باشد.

- فریادی بی‌پروا که چه بسیار به قیمت مستی خوشباشانه به سلامتی زندگی او تمام شد (ص ۴۶) این جمله معنای روشنی ندارد.

- راه پله‌های ساختمان آنقدر پیچ پیچ بود که خانواده صاحب مرده قادر نبودند جسد را به خیابان بیاورند. (ص ۲۷)

جمله چنان نوشته شده که در نگاه اول انگار «صاحب مرده» صفتی یا دشنامی برای خانواده است! در فارسی خانواده را «صاحب مرده» نمی‌خوانند، می‌گویند بستگان مرده، خویشان مرده یا خانواده متوفی...

- سرفه بی‌قافیه و بی‌دلیل

گمان نکنم زبردست‌ترین شاعران هم بتوانند سرفه قافیه‌دار بزنند.

- در حقیقت هر دوی آنها اسطوره‌ای و خودسرانه یک بازی را نمایش می‌دادند (ص ۵۰)

در اینجا اسطوره‌ای به هیچ روی رساننده معنایی نیست.

- زیرا ممکن بود از زخمهای به زحمت التیام یافته دوباره چنان خونی بجوشد که گویی همان دیروز وارد آمده‌اند (ص ۵۳)

جمله نادرست نیست، اما آخر آن را می‌شد بهتر نوشت: که گویی زخمهای دیروزی‌اند.

- در شرف سالخوردگی (ص ۵۴)

باید می‌نوشتند: در آستانه سالخوردگی (یا پیری)

- نیمتنه‌هاشان را در آورده بودند و ...

نمی‌دانم چرا بعضی از مترجمان به جای کُت که کاملاً در زبان ما جا افتاده نیمتنه را به کار می‌برند. در گذشته‌ای نه چندان دور، مردم به لباسی که امروز «کاپشن» می‌نامند، نیمتنه می‌گفتند و این بهتر بود. ضمناً در جای دیگر به جای کُت واژه ژاکت به کار رفته: ژاکت خیس‌اش را درآورد و پشت صندلی آویزان کرد.

- آنها در آنجا برای اولین بار بر سر یک میز، با زخمهای التیام یافته و خشم فرو خورده دو طرف

مخاصم، در جنگهای داخلی که از زمان استقلال، کشور را به خون کشیده بود، نشسته بودند (ص ۶۳)

به کاربرد نادرست ویرگول (،) توجه کنید. اما خود جمله هم زیاد شیوا نیست. اگر «نشسته بودند» را همان اول جمله، بعد از «بر سر یک میز» می‌آوردند جمله رساتر می‌شد.

- در بین تق‌تق‌های ظروف غذا در فشار گوش دادن بود (ص ۶۴)

نخست، صداها را جمع نمی‌پندند، همان تق‌تق کافی است. دیگر، در فشار گوش دادن معنایی ندارد. باید می‌نوشتند: به خود فشار می‌آورد که بشنود، یا تلاش می‌کرد که صدای او را بشنود.

- دکتر اوربینو با این که همیشه ..... ولی ...

این نیز از موارد عام در اغلب ترجمه‌هاست. معمولاً وقتی با این که یا هرچند، یا اگرچه یا به‌رغم در آغاز جمله آمد، جمله بعدی نیازی به اما یا ولی و این گونه کلمات ندارد.

- دستش را که مادی بود و ریطی به معنویت نداشت روی دست او گذاشت

این هم از مواردی است که شناخت زبان و ذوق نوشتن به کار می‌آید. یقین دارم که مترجم عین متن را کلمه به کلمه ترجمه کرده‌اند و نکته در همین جاست. این جمله در فارسی چیزی کم دارد: دستش را که مادی بود، باید کلمه یا کلماتی بر آن افزود تا در فارسی جا بیفتد. مثلاً: دستش را که چیزی مادی بود. یا: دستش را که چیزی کاملاً مادی بود. نمونه‌ای دیگر از این موارد ظاهراً درست اما نابجا در فارسی «گورستان خودکشی‌کنندگان» است. این نسبت در فارسی روا نیست. در فارسی می‌گوییم گورستان آدمهای خودکشی کرده یا گورستان آدمهایی که خودکشی کرده بودند [یا کرده‌اند].

- شهردار می‌خواست بداند آنها [کلیشه‌ها] از چه کسی باید خریداری می‌شدند (ص ۶۶)

این جمله فارسی نیست. در فارسی می‌نویسند: شهردار می‌خواست بداند آن کلیشه‌ها را از کجا می‌شد خرید. یا: از کجا می‌شد تهیه کرد. یا: آن کلیشه‌ها را کجا می‌فروختند. ضمناً کلیشه هم در اینجا نادرست است. عکسهای قدیمی را از روی شیشه آنها چاپ می‌کردند. کلیشه چیز دیگری است.

- هنگامی که از اولین جدال نفسیانش آگاه شد... به شیوه یکی از استادان دانشکده پزشکی‌اش که

در مورد آن شنیده بود (ص ۶۹)

در اینجا جدال معنی نمی‌دهد. باید هسلدار یا تهدیلدی نوشتند. جمله بعدی نیز نادرست است. مقصود نویسنده این بوده: به شیوه یکی از استادان دانشکده پزشکی که در مورد نسیان حرف زده بود یا: در مورد نسیان از او چیزی شنیده بود.

- در روشنایی ضعیف قیلوله (ص ۳۵) و قیلوله کوتاهی را بگذرانند (ص ۳۹) قیلوله خواب نیمروز را می‌گویند. پس روشنایی ضعیف قیلوله نادرست است. گذراندن قیلوله هم درست نیست. خیلی ساده می‌نوشتند: چرت کوتاهی (مختصری) بزند.

- سالن پذیرایی وسیع .... توسط دری ظریف.... از اتاق ناهارخوری جدا می‌شد.  
یکی دیگر از مواردی که در بیشتر ترجمه‌ها می‌بینیم ترجمه by به «توسط» و «به وسیله» است. مترجم آشنا با زبان فارسی می‌داند که در هر جمله باید کلمه‌ای مناسب برای این کلمه گذاشت. در اینجا باید می‌نوشتند: سالن پذیرایی... با دری.... جدا می‌شد.

#### - ساعت پاندولی

در فارسی به این ساعتها ساعت دیواری یا ساعت لنگردار می‌گویند.  
- او ترتیب ساختمان اولین کانال آب، اولین سیستم فاضلاب و بازار عمومی سرپوشیده‌ای را که خلیج لاس آمیناس را از کثافات خالی می‌کرد داد.  
از این جمله چنین برمی‌آید که بازار سرپوشیده کثافات خلیج را خالی می‌کرد و این بی‌گمان نادرست است. ظاهراً این کار بر عهده سیستم فاضلاب بوده اما چرا جمله چنین شده، شاید شتابزدگی و بی‌دقتی مترجم در بازخوانی علت آن باشد. ضمناً فعل داد در جایی نامناسب آمده. توالی افعال در فارسی روان نیست. این فعل باید بعد از را می‌آمد: سرپوشیده‌ای را داد که ....

#### - دیوارهای لخت و پتی (ص ۷۸)

لخت و پتی را برای آدم به کار می‌برند، برای دیوار همان لخت کافی است.  
- خوش زبانی طبیعی و ادا اصول کم جانش  
صفت نابجا. کم جانی برای ادا اصول چیزی را نمی‌رساند.  
- با همان لباسی ظاهر شده بود که به هنگام شنیدن خبر به تن داشت و این همان ترتیبی بود که همیشه لباس می‌پوشید (ص ۸۱)  
خواننده سهل‌انگار شاید از این جمله بگذرد، اما اندکی دقت در جمله آخر روشن خواهد کرد که جمله نادرست است. باید چنین می‌بود: و آن شیوه همیشگی لباس پوشیدن او بود.  
- تا آن لحظه هرگز به عظمت و سنگینی داستان تلخی که وقتی هنوز هیجده سالش تمام نشده بود خلق کرده بود پی نبرده بود.

این نمونه‌ای کامل از توالی نابجای افعال است. سه فعل پشت سر هم آمده و جمله را خراب کرده. این جمله را به چند شکل دیگر می‌توانستند بنویسند. و البته به جای داستان هم باید ماجرا می‌گذاشتند.  
۱- تا آن لحظه هرگز سنگینی ماجرای تلخی که هنوز هیجده سالش نشده بر پا کرده بود، بر او آشکار نشده بود.  
۲- تا آن لحظه پی نبرده بود که آن ماجرای تلخی که هنوز هیجده سالش نشده بر پا کرده بود، چقدر عظیم و سنگین بوده.  
- ولی اجازه داد که اعتقاد متولد شدن انسانها یک بار و فقط در روزی که مادرانشان آنها را به دنیا می‌آورند، اتفاق نمی‌افتد، بلکه زندگی بارها و بارها انسان را ناگزیر می‌کند که از نو متولد شود.  
این جمله سر و ته ندارد. اگر مترجم نوشته خود را با دقت باز می‌خواندند بی‌تردید خود متوجه می‌شدند.  
- درختان همروار تمبرهندی (ص ۳۷۲)

هومر (و نه چنان که مترجم نوشته‌اند همر) را می‌شناسیم. نویسنده ایلید و اودیسه است. اما درختی که شبیه هومر باشد حتی از خاک آتن هم نرویده و نخواهد رویید مشکل بر سر صفت Homeric است. معنای سوم این واژه را از چاپ جدید Concise Oxford می‌آوریم:  
3- epic, large-scale, titanic

فرهنگ *Random House* نیز این معنا را برای آن آورده: 2- heroic, imposing  
پس این درختها، درختانی غول آسا بوده‌اند.

- سالها قبل، زمانی که فلورنتینو آریزا هنوز از امید ساختن معشوقه‌ای از او برای خود چشم  
نپوشیده بود

این جمله هم فارسی نیست. جمله می‌شد چنین باشد: سالها قبل، زمانی که فلورنتینو آریزا هنوز این امید  
را داشت که او معشوقه‌اش شود. یا .... هنوز از این امید که او معشوقه‌اش باشد چشم نپوشیده بود.

- تنها آرزویی که با خودم به گور می‌برم این است که در مراسم تشییع جنازه‌های بسیاری نوحه  
خواندم بجز در مراسم خودم

آنچه این مرد با خود به گور می‌برده حسرت بوده نه آرزو: این از نکاتی است که اگر دقت و شناخت زبان  
فارسی در میان می‌بود، پیش نمی‌آمد.

- چشمان برنده (ص ۲۳۷)، چشمان نیزه‌ای (ص ۳۷۵)

جای بسی شکر است که در سرتاسر ادبیات فارسی هیچ کس از این چشمان هولناک سراغ نداده است،  
ورنه کار عاشقان این مُلک از آنچه بود و هست زارتر می‌شد. سلاح رایج در آن زمانهای دور در این مملکت  
ناوک مژگان و تیرنگاه و کمان ابرو بوده، که خوشبختانه امروز همه از رده خارج شده است.

- رهاینده. این کلمه بارها تکرار شده و نادرست است. رهاننده درست است. اما این واژه لابد ترجمه  
*liberator* است که لقب سیمون بولیوار بوده، او را در تاریخ آزادی بخش خوانده‌اند. ای کاش مترجم به این  
نکته اشاره می‌کردند.

- من اگر به خدا هم اعتقاد نداشته باشم اما از او می‌ترسم

این جمله در فارسی نادرست است. باید چنین می‌بود، من اگر به خدا هم اعتقاد نداشته باشم، باز هم از او  
می‌ترسم.

یا: من اگر چه به خدا اعتقاد ندارم، باز هم از او می‌ترسم.

- کراوات سیمی ابریشمی

یادش به خیر، آن سالها که ما بچه بودیم و بستن کراوات صرفاً مسأله سلیقه شخصی بود و خیلی حرفها از  
پی نداشت، بچه‌هایی که می‌خواستند غوره نشده مویز شوند و ادای پدرها را در آورند، کراواتهای کوتاهی  
می‌بستند که حلقه‌ای کشی به گره آن وصل بود و آن کش را دور گردن می‌انداختند. این کراوات را کراوات  
کشی می‌گفتم. اما کراوات سیمی فقط حاصل سهل‌انگاری مترجم است. لغت انگلیسی *string tie* است و  
فرهنگ *Random House* آن را چنین تعریف می‌کند:

a short, very narrow, unflared necktie, usually tied up in a bow.

این نوع کراوات را اغلب در فیلمهای مربوط به اواخر قرن نوزدهم یا اوایل قرن بیستم دیده‌ایم. نوار  
باریکی است که آن را به صورت فُکُل گره می‌زنند و دنباله کوتاه آن هم از گره آویزان می‌شود. به جای آن  
می‌توان فُکُل یا فُکُل باریک، گذاشت.

نکته آخر، که در واقع باید نکته اول می‌بود! عنوان کتاب است. به گمان من بهتر بود عنوان کتاب «عشق  
در سالهای ویا» باشد. سال ویا بی در زبان ما سابقه دیرینه دارد.

باری، اینها بخشی از نکاتی بود که هنگام خواندن این ترجمه به آنها برخوردیم. اگر نگران ملال خواننده  
نمی‌بودم، این نوشته را می‌شد همچنان ادامه داد. اما همین اندازه هم کافی است تا مشکل خواننده را در  
خواندن این کتاب آشکار کند. پس، آیا بهتر نیست که همچنان در انتظار باشم تا روزی ترجمه انگلیسی این  
کتاب ستایش‌انگیز به دستم برسد؟ ■